**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14011020**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

جاهایی که مرحوم شیخ در مورد این بحث مطلب دارد بحث این که آیا به عموم ازمانی عام باید در محل بحث مراجعه کرد یا باید استصحاب حکم مخصص، یک چند جا در مکاسب هست. یک جای اصلی مکاسب که عبارتش را قبلاً خواندم آنجا تفصیل بین قیدیت و ظرفیت زمان دارد. قیدیت و ظرفیت زمان روشن هست که ربطی به استغراقی بودن و مجموعی بودن عموم ندارد. این هیچ ارتباطی به، اگر قید شد عام بشود استغراقی، عام زمانی. اگر ظرف شد عام بشود مجموعی. پیداست که به آن ربطی ندارد. در جاهای دیگری در مکاسب جلد ۳، حالا موارد دیگری که هست بخوانم. حالا قبل از مکاسب بگذارید عبارت مطارح الانظار که تقریرات شیخ انصاری هست را بخوانم. در تقریرات یک مطلبی دارد که در خیارات میرزا حبیب الله هم تا حدودی منعکس شده. در خیارات میرزا حبیب الله مثالی که برای جایی که عام از جهت زمان مفرِّد نیست زده به اکرم العلماء. جایی که اصلاً زمان قید زمان، کلمه‌ای که دال بر زمان باشد در جمله نباشد. اکرم العلماء را مثال برای قسم دوم زده. در مطارح الانظار تقسیم را سه گونه کرده، گفته یک موقعی دلیل دال بر حکم اصلاً دال زمان نیست، نسبت به زمان مهمل است، این یک قسم است. بعد گفته آن که به زمان متعرض هست گاهی اوقات زمان را مفرِّد در نظر گرفته، گاهی اوقات زمان را مفرِّد در نظر نگرفته. اینجوری تعبیر کرده که این کلام میرزا. اصل این مثالی که مرحوم شیخ از آنجا وارد این بحث شده بحث خیار غبن است. ما یک اوفوا بالعقود داریم که دال بر لزوم کل عقدٍ هست.

شاگرد: طبق مطارح دارید می‌فرمایید؟

استاد: نه، اصل بحث، یعنی اصلی که در مکاسب و اینها هم جلد ۵، صفحۀ ۲۰۷ این بحث را مطرح کرده مثال اصلی آنجایی که، در رسائل هم از اینجا شروع شده. یعنی مثال اوّلیه‌ای که این بحث هست مثالی هست که یک بحثی محقق کرکی دارد از آنجاها این بحث ناشی شده و شهید ثانی. اختلاف بین محقق کرکی و شهید ثانی هست. اوفوا بالعقود داریم و دلیل ثبوت خیار غبن. اوفوا بالعقود ایشان می‌گوید اصلاً نسبت به زمان مهمل است. البته اوفوا بالعقو دال بر یک حکم مستمر هست، ولی اینکه حکمی که وجوب وفایی که داریم مستمر باشد غیر از این است که دلیل ما دال بر زمان باشد به نحو متکثر، آن هم به نحو متکثر. این دو تا را شیخ می‌خواهد از هم تفکیک کند. در مطارح الانظار این مثال معروف را که آیا به اوفوا بالعقود باید تمسک کنیم یا استصحاب حکم خیار بکنیم و بگوییم خیار فوری نیست و به نحو تراخی هم خیار ثابت هست این را داخل در آن قسم مهمل کرده نه داخل در قسم دیگر. من حالا عبارت مطارح الانظار را می‌خوانم، عبارت مطارح الانظار بعضی الفاظی در آن به کار رفته که ممکن است از این الفاظ توهم بشود که مرحوم شیخ ناظر به همان تفصیل بین عام استغراقی و عام مجموعی است. ولی مجموع فرمایشات شیخ را حتی در همین مطارح هم دقت بشود متوجه می‌شویم مرادشان آن جهت نیست. ببینید حالا من قبل از این که عبارت مطارح را بخوانم در عبارت خود رسائل ایشان می‌گوید که یک موقعی دلیل ما دال بر این هست که هر فردی در هر زمانی این حکم برایش ثابت هست. یک موقعی دلیل دال بر این هست که یک حکم مستمر برای تک تک افراد وجود دارد. این تعبیر حکم مستمر که می‌خواهد بکند این مراد از حکم مستمر نه حکمی که انحلالی هست یا انحلالی نیست، یعنی از جهت زمانی آن به نحوۀ دلالت دلیل کار دارد. دلالت دلیل نسبت به تک تک افراد مستقل نیست. اکرم العلماء دائماً که ایشان مثال می‌زند این هست، مثلاً مرحوم آقای خویی اینها وقتی عام استغراقی و عام مجموعی را ما مثال می‌زنیم اینجور هست اکرم العلماء فی کل زمان، اکرم کل عالم فی کل زمانٍ، یا اکرم کل عالم فی جمیع الازمنة. یک موقع با لفظ کل به کار می‌بریم یک بار با لفظ جمیع. دائماً به معنی جمیعاً نیست. دائماً می‌تواند جای کل زمانٍ باشد، جای فی جمیع الازمنه باشد. ولی یک حکم وُحدانی، یک دلالت وُحدانی دارد. البته این نکته را عرض بکنم، به نظر می‌رسد مرحوم شیخ تصور کرده است که اگر جایی مثلاً کل در دلیل اخذ شده باشد، مثل اکرم کل عالمٍ که آمد این دیگر دلالت‌هایش متعدد می‌شود. فی کل زمان که گفتیم دلالتش نسبت به زمان متعدد می‌شود. یعنی بین لفظ کلی که در دلیل اخذ شده باشد و تعدد دلالت دلیل یک نوع ملازمه‌ای در ذهن مرحوم شیخ هست. و الا اگر این مطلب نباشد یک مقداری کلمات شیخ جفت و جور کردنش دشوار هست. علی ای تقدیر از فرمایشات مرحوم شیخ استفاده می‌شود که یک موقعی ما یک دلالت وُحدانی داریم، یک موقعی دلالت متکثر داریم. و ایشان جایی که فی کل زمانٍ باشد را تصورشان این هست که دلالتش متکثر است. حالا درست یا نادرست را کار ندارم. می‌خواهم بگویم تصویر شیخ این هست که جایی که فی کل زمانٍ اخذ شده باشد دلالتش متکثر هست، دائماً اخذ شده باشد یا سکوت کرده باشد و اصلاً هیچی نیاورده باشد، هر دوی اینها جایی که ما استمرار حکم از خارج استفاده کرده باشیم و خود دلیل مستقیماً استمرار حکم استفاده نشده باشد، مثلاً اگر حکم مستمر باشد لغویت پیش می‌آید، فایده بخش نیست. کما این که در اوفوا بالعقود اینها می‌گویند این که وفای به. اوفوا بالعقود دال بر این هست که این نقل و انتقال صورت گرفته. مشتری مالک مثمن هست، مالکیت مشتری نسبت به مثمن این که آیا فقط بلافاصله بعد از عقد هست، یعنی در کل زمان هست این را مستقیماً دلیل دال بر این نیست، ولی اگر قرار باشد این مالکیت فقط در یک لحظه باشد لغویت پیش می‌آید. این لغویت اقتضاء می‌کند که یک مالکیت مستمر لولا المزیل ایجاد بشود. یا این که بعضی‌ها تعبیر می‌کنند که این دلالت بر استمرار مفاد دلیل نیست. دلالت بر استمرار حکم عقلاست. عقلا می‌گویند یک شخصی که مالک یک شیءای هست این مالکیتش استمرار دارد مگر این که مزیلی بر او حاصل بشود. علی ای تقدیر دلیل اوفوا بالعقود دال بر زمان نیست، نسبت به زمان مهمل هست. وقتی نسبت به زمان مهمل بود تکثر و وحدت نسبت به زمان هم دیگر اصلاً معقول نیست، و اصلاً دال بر زمان نیست که بتوانیم موضوع تکثر و وحدت زمانی را در دلالت دلیل مطرح کنیم. این چیزی که مجموعاً از فرمایش شیخ در رسائل استفاده می‌شود. و همین هم مجموعاً از فرمایش شیخ در مطارح الانظار هم استفاده می‌شود. البته در رسائل عرض کردم، رسائل آن جایی که اصلاً دل دلیل تعبیری که دال بر زمان باشد را نیاورده با سکوت یعنی اهمال دارد را در تقسیم بندی‌هایش نیامده، ولی اوفوا بالعقود را چون داخل در آن قرار داده از این مثالی که زده این مثال در واقع همین قسم جایی که دلیل دال بر عام نسبت به زمان مهمل است را بیان کرده، با مثال بیان کرده. حالا من عبارت مطارح الانظار را بخوانم.

شاگرد: اینجا چرا اوفوا بالعقود مهمل است؟ یک وقت فرمودید که؟

استاد: اصلاً کلمۀ زمان را در آن ندارد که. می‌خواهد بگوید که هو آیا. یعنی دلالت دلیل این نیست که اوفوا بالعقود یعنی المشتری مالک للمثمن دائماً همیشه، اصلاً زمان در آن نخوابیده. آن زمان یا به دلیل یک نوع دلالت اقتضاء هست که اگر زمان بخواهد در یک زمان خاص فقط باشد لغویت پیش می‌آید، یا حکم عقلا هست از خارج و اینها استفاده می‌شود. شیخ روی این اوفوا بالعقود تأکید دارد که اوفوا بالعقود قسمی است که زمان مفرِّد نیست. این که زمان مفرِّد نیست نه به خاطر، چون اصلاً قید زمان ندارد. این را در مطارح روشن‌تر بیان کرده. من عبارت مطارح را برایتان عرض می‌کنم. مطارح یک چاپ‌های قدیمی داشت که استصحاب اصلاً در آن نبود. اخیراً آقای آشیخ علی فاضلی مصحح یک زمانی می‌گفت مدرسه نشست علمی داشت، ایشان این را چاپ کرده، می‌گوید «هداية [في بيان استصحاب الحكم المخصّص‏]»

نوشته: «في بيان استصحاب الحكم المخصّص‏». این «ال» زائد است. حکم المخصص. حکم آن دلیل تخصیص خورده را تعبیر می‌کنند، نه الحکم المخصص.

«إذا ثبت في الشريعة حكم بدليل عامّ عموما أزمانيا ثمّ‏ ثبت‏ بدليل‏ مخصّص‏ لذلك العامّ» یا حکم المخصِّص.

«[في بيان استصحاب الحكم المخصّص‏]

إذا ثبت في الشريعة حكم بدليل عامّ عموما أزمانيا ثمّ‏ ثبت‏ بدليل‏ مخصِّص‏ لذلك العامّ ارتفاع ذلك الحكم في قطعة من الزمان ففي زمان الشكّ هل يؤخذ بعموم العامّ أو باستصحاب حكم الخاصّ؟ وجهان بل قولان:

يظهر من ثاني المحقّقين في جامع المقاصد»

محقق اوّل محقق حلی است، محقق ثانی محقق کرکی.

«يظهر من ثاني المحقّقين في جامع المقاصد في تلقّي الركبان فيما إذا شكّ في بقاء الخيار و ارتفاعه تحكيم عموم‏ أَوْفُوا بِالْعُقُودِ على استصحاب الخيار، و يظهر من الشهيد» مراد از شهید، شهید ثانی است «و يظهر من الشهيد في عدّة مواضع من المسالك الأخذ بالاستصحاب‏.»

اختلاف بین شهید ثانی و محقق کرکی، اصل بحث از آنجا ناشی شده.

«و التحقيق أن يقال: إنّ الدليل الدالّ على الحكم المخالف للاستصحاب»

یعنی آن دلیل عام.

 تارة: يكون مهملا بالنسبة إلى الأزمنة التي تقع فيها الأفراد، كما إذا قال المولى: أكرم العلماء»

این مثال اکرم العلماء در خیارات مرحوم میرزا حبیب الله هم آمده. در عبارت شیخ در درسش احتمالاً این مثال را زده که ایشان در درس. البته این تفصیلی که اینجا تفصیل سه گانه‌ای که در مطارح هست در کلام میرزا حبیب الله نیست، ولی روح قضیه در واقع دو گانه است، آن این است که گاهی اوقات دلیل دال بر تکثر زمانی حکم است. دلالت بر این هست که زمان اخذ شده است به نحو متکثر. گاهی اوقات این دلالت را ندارد. این که این دلالت را ندارد یا به جهت این که اصلاً نسبت به زمان مهمل است، یا نسبت به زمان مهمل نیست ولی متکثر نیست. در واقع این که در رسائل دارد در واقع این است.

«كما إذا قال المولى: أكرم العلماء ملاحظا فيها عموم الأفراد فقط من غير مدخلية الزمان في ذلك الحكم، فلا يختلف الوجوب باختلاف الأزمنة حينئذ.

و تارة: يكون عامّا بالنسبة إليها» یعنی الی الازمان.

حالا این قسم دوم، باز خودش دو صورت دارد.

«فتارة: على وجه يكون الحكم ثابتا في تمام الزمان فيكون كلّ واحد من أجزاء الزمان جزء لا فردا، و أخرى: على وجه يكون الحكم ثابتا في كلّ واحد من أفراد الزمان فيكون كلّ جزء من الزمان ملحوظا في نظر الآمر فردا مغايرا للآخر.»

این عبارت ازش موهم همان مطلبی است که مرحوم آقای خویی و مرحوم سید و بعضی از آقایان دیگر از کلام مرحوم شیخ برداشت کردند. شیخ کأنّ می‌خواهد بین عام استغراقی و عام مجموعی فرق بگذارد. ولی به نظر می‌رسد که این که می‌خواهد بگوید که حکم گاهی اوقات فردیت و جزئیت هست، فردیت و جزئیت در دلالت دلیل است نه فردیت و جزئیت نسبت به خود آن حکم هست. ولو لحن یک عبارت این است ولی مجموع عبارت‌ها را باید اینجور معنا کرد، حالا عبارت‌های بعدی‌اش را می‌خوانیم تا بعد مطلب روشن‌تر بشود.

یک قسم سوم هست: «و مرّة: يكون الدليل مشكوكا فيه إهمالا و عموما على الوجهين.»

یک قسم سومی هست که ما نمی‌دانیم دلیل مهمل است یا عام زمانی هست به قسم اوّل یا عام زمانی هست به قسم دوم.

«لا إشكال في جريان الاستصحاب على الأوّل؛ لعدم المانع منه بعد وجود أركانه من اليقين السابق و الشكّ اللاحق.»

در آنجایی که مهمل هست استصحاب جاری می‌شود شکی نیست. اینجا توضیح نداده که دیگر نمی‌شود به عموم عام تمسک کرد. چرا؟ چون اصلاً عموم ازمانی ندارد. چون عموم ازمانی ندارد تا بخواهیم به عموم ازمانی تمسک کنیم.

«كما أنّه لا إشكال في جريانه على الأوّل من الثاني؛»

آن قسم اوّل.

«لأنّ المفروض خروج القطعة المفروضة المخصّصة من العامّ، و خروجها عن العامّ في زمن اليقين و الشكّ بالنسبة إلى لزوم التخصيص في العامّ مساو لعدم ملحوظية الزمان فيه إلّا على هذا الوجه الذي لا يفرق فيه الخروج في الزمانين،»

اینجا افتادگی دارد. می‌خواهد بگوید که

«كما أنّه لا إشكال في جريانه على الأوّل من الثاني؛ لأنّ المفروض خروج القطعة المفروضة المخصّصة من العامّ، و خروجها عن العامّ في زمن اليقين و الشكّ»

یک جوری است. اینها قبل و بعد دارد. اینها بحث‌هایی که ادامه‌اش دارد، این بحث‌ها اصلاً وارد قسم دوم نشده، در مورد قسم اوّل است که مهمل است. چون می‌گوید که «بل لو فرض عدم اعتبار الاستصحاب أيضا لم يكن الأخذ بالعامّ وجيها؛ لعدم دلالته على أفراد الزمان، بل لا بدّ»

حالا این قسمتش را بعداً دقت کنیم ایشان چی می‌خواهد بگوید.

بعد ایشان می‌گوید: «و أمّا القسم الثاني» یعنی قسم ثانی از تقسیم ثانی «و هو ما كان عموم الدليل بالنسبة إلى الأزمنة عموما متناولا لكلّ جزء من أجزائه بحيث يكون كلّ واحد منها فردا برأسه ملحوظا للآمر، فلا يجري فيه الاستصحاب على بعض الوجوه و يجري على بعض آخر، و يكشف عن العموم»

حالا می‌گوید از جهت اثباتی ما از کجا بفهمیم که این عموم مفرِّد هست؟

«و يكشف عن العموم على هذا الوجه إمّا ملاحظة عنوان العامّ كأن يكون مشتملا على أداة استغراق بالنسبة إلى الزمان أيضا كما في قولنا أكرم العلماء في كلّ زمان زمان، و إمّا يستفاد ذلك من عنوان المخصّص فإنّه دليل على المستثنى منه كالمستثنى في ملاحظة الزمان فيه قيدا؛ لأنّ الظاهر منه الاتّصال، و لا يفرق في ذلك بين أن يكون العموم مستفادا على الوجه المذكور من اللفظ أو العقل بمعونة حذف المتعلّق و نحوه.»

این بحث‌ها را ملاحظه بفرمایید، عبارت‌های دیگر شیخ را هم در مکاسب، به خصوص یک جایی عبارتی شیخ دارد در طهارت یا صلاة بود در مورد این که گاهی اوقات زمان از سکوت استفاده می‌شود. آن بحث دلالت سکوتیه را در یکی از اینها مطرح کرده آن را مطرح بفرمایید. حالا ببینیم این عبارت‌ها را چجوری می‌توانیم جفت و جور کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان